

• درآمد

فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی از جمله تاثیر گذارترین مسئولین انقلاب بوده‌اند، مدرسه‌ای که با خلوص بسیار ساخته و با درایت و هوشمندی اداره شد. در این گفتگو با بسیاری از این حقایق آشنا خواهیم شد.

■ «شهید قدوسی و تاسیس مدرسه حقانی» در گفت و شنود با مرحوم حسن حقانی

## نیت موسسین مدرسه بسیار خالص بود...



واقعا من می‌دیدم ایشان گاهی ۱۸ تا ۱۹ ساعت کار می‌کردند و حتی در خانه هم، کار مدرسه را انجام می‌دادند. شب و روزشان این شده بود که کدام مدرس را بیاورند، کدام طلبه را مثلا چه کار بکنند و چه برنامه‌های داشته باشند. می‌دیدم گاهی حاج آقا به مدرسه می‌آمد و پیش آقای قدوسی می‌نشست و ۲-۳ ساعت همین طور نگاه می‌کرد. آقای قدوسی ایشان را خیلی دوست می‌داشت و می‌گفت: «من نمی‌دانم کار این مدرسه چه طور پیش می‌رود. هرچه فکر می‌کنم، می‌بینم این از نیت پاک حاج آقا و از اخلاص اوست.»

به‌رحال آقای قدوسی کارها را مرتب کردند و حاج آقا هم مرتباً تمام فکر و ذکرش مدرسه بود و چیزی غیر از مدرسه را نمی‌شناخت. ایشان در تمام عمرش حتی یک شب هم نماز شبش ترک نشد و مرتباً در نماز شب‌هایش برای مدرسه و آقای قدوسی دعا می‌کرد. گاهی در حرم حضرت امام (رضاع)، دو سه ساعت مناجات می‌کرد و همه‌اش می‌گفت که یا امام! فلان چیز مدرسه را این طور بکنید و امثال این صحبت‌ها.

حاج آقا همیشه برای آقای قدوسی دعا می‌کرد و می‌گفت من از نظم این مدرسه و نظم درس خواندن طلبه‌ها لذت می‌برم. وضع مدرسه خیلی منظم شده بود و برنامه نسبت به قبل از آقای قدوسی، بسیار چشمگیر بود. واقعا تقوای شهید قدوسی قابل توصیف نیست و درس اخلاق‌هایی که ایشان می‌گفت، بسیار سازنده بودند.

این مدیریت آقای قدوسی که عمده‌اش همان تقوا بود و آن هدفی که ایشان داشتند و البته پشت سرش پشتکاری که داشتند و نیز استقامتشان باعث شد که چنین طلبه‌های خوبی ساخته شوند. من ابتدا فکر می‌کردم که اینها از لحاظ درس و سواد در نویسندگی و امثال اینها خوب هستند، اما بعد که انقلاب شد و طلبه‌های مدرسه چنین نقشی در انقلاب بازی کردند، تازه اهمیت کار را فهمیدم. آقای قدوسی واقعا زحمت کشیدند و خدماتی داشتند که آینده باید معلوم کند و کتاب‌ها باید مشخص کنند، چه زحمات خودشان را و چه زحمات شاگردانشان را.

بعد از رفتن آقای بهشتی به آلمان، چون هیئت مدیره دیدند ایشان دارد کار می‌کند و درست نیست که هر دو سه هفته یک بار بیایند خودشان هم تلف بشود و آخر سر هم بگویند که جناب آقای قدوسی هرچه شما انجام بدهید، درست همان است. چیز تازه‌ای نداشتند به ایشان بگویند و مدیریت را کاملاً به ایشان واگذار کردند. بعد هم آیت‌الله میلانی آمدند و مخارج مدرسه را تقبل کردند. شاید بعضی از آقایان دیگر هم مایل بودند که این مخارج را بدهند، ولی پولی که می‌دادند کم بود و یا برخی از طرفایان آنها تشریباتی را پیشنهاد می‌کردند و آقای قدوسی زیربار آنها نمی‌رفت. آیت‌الله میلانی با اخلاص تمام، مخارج را می‌دادند، بدون آنکه انتظاری داشته باشند. البته مدارس دیگری هم بودند که آقای قدوسی بعدها در کار آنها دخالت کردند و برنامه آنها مانند مدرسه حقانی بود. ساواک نسبت به مدرسه بسیار حساس بود و سیاست ایشان طوری بود که هم کارشان را انجام می‌دادند و هم به بهانه‌ای به دست رژیم نمی‌دادند. ■

آقای بهشتی، هفته‌ای یک بار جلسه‌ای داشتند و در یکی از جلسات گفتند: «ما یک شخصیتی را دعوت کرده‌ایم به اینجا بیاید. اگر ایشان قبول بکند، معلوم می‌شود این اجابت دعای حاج آقا است (حاج آقای حقانی).» برای مدیریت به آقای قدوسی پیشنهاد داده بودند و ایشان هم یکی دو هفته بعد قبول کردند که بیایند و مدرسه را ببینند. اول در پذیرفتن مدیریت مدرسه کمی تردید داشتند و وقتی در وضع مدرسه دقت و چگونگی اوضاع را برآورد کردند، بعد از ۸ تا ۱۰ روز تشریف آوردند و پس از سنجش کامل وضع مدرسه، این مسئولیت را پذیرفتند.

من خطرات زیادی از آن دوران دارم، چون حداقل روزی یکی دو ساعت را در خدمت ایشان به سر می‌بردم و دلم می‌خواست بیشتر خدمتشان باشم، ولی چون کار داشتند، برابم میسر نبود. من در عمرم، از محضر چند نفر واقعا لذت برده و خیلی چیزها آموختم که یکی ایشان بوده‌اند و یکی هم مرحوم دکتر بهشتی. من از نظم، تقوا و ایمان و کار و پشتکار این دو بزرگوار، بسیار آموختم و حتی در آن مدت یکی دوساعتی که ایشان را می‌دیدم، از محضر ایشان، از تقوا و ایمان و نظم ایشان، از وسواسی که در کارشان به خرج می‌دادند، از آن موشکافی‌ها که حتی دینارش را حساب می‌کردند، لذت می‌بردم و می‌دیدم که در کارها، حتی بابت یک ریال هم حساب می‌کشیدند. گاهی فکر می‌کردم ایشان بسیار سختگیر و شاید در پول خرج کردن سفت هستند، اما وقتی دست و دلبازی‌های ایشان را می‌دیدم، متوجه دیانت اصیل ایشان می‌شدم.

من واقعا رفتارهایی را از ایشان دیده‌ام که هرگز از یاد نمی‌برم. از یک طرف حساب یک ریال و حتی یک ورق کاغذ را داشتند و از طرف دیگر در کمک به مستمندان و افراد نیازمند بسیار سخی بودند. ایشان در عین حال که در مدرسه مشغول به کار بودند، خودشان دنبال مدرسین می‌رفتند و گاهی شاید ۱۰ بار می‌رفتند تا استاد مربوطه را بیابند. در همین اوان، یک روز حاج آقا گفتند من خوابی دیده‌ام و آن اینکه مدرسه پر از درخت شده و این درخت‌ها بزرگ شده‌اند و همه‌شان هم هلوهای آبداری دارند

مدیریت آقای قدوسی و تقوا و هدف و پشتکار و استقامتشان باعث شد که طلبه‌های خوبی ساخته شوند. من ابتدا فکر می‌کردم که اینها از لحاظ درس و سواد در نویسندگی و امثال اینها خوب هستند، اما بعد که انقلاب شد و طلبه‌های مدرسه چنین نقشی در انقلاب بازی کردند، تازه اهمیت کار را فهمیدم.

و من همین طور مبهوت مانده بودم که ما کی این درخت‌ها را کاشتیم و کی این درخت‌ها به بار نشستند که من متوجه نشدم. و خودش هم تعبیر می‌کرد که این مدرسه انشاءالله طلبه‌های خوبی خواهد داشت. من آن زمان‌ها فکر نمی‌کردم که به این زودی اشخاصی بزرگ در این مدرسه تربیت و به اجتماع تحویل داده شوند.

از ورود آقای قدوسی یک سال، یا یک سال و نیم نگذشته بود که من به حاج آقا گفتم خواب شما مثل اینکه دارد محقق می‌شود، برای اینکه این وضعی را که من در مدرسه می‌بینم، این عبودیتی را که من در اینجا می‌بینم، این به اصطلاح شالوده و تقوایی که آقای قدوسی دارد، اینها نتایج عالی به بار خواهند آورد.

لطفاً خاطرات خود را از مدرسه منتظره که پدر شما مرحوم حاج علی حقانی بنیانگذار آن بوده‌اند، بیان فرمائید.

من از وقتی که یادم می‌آید، یعنی از چپگی، مرحوم ابوی ما حاج آقای حقانی دائماً مشرف می‌شد به حرم و گاهی یکی دو ساعت مناجات می‌کرد و از خدا می‌خواست که خدایا به من قدرت و امکاناتی بده که بتوانم یک مدرسه و مسجد و کنار آن آب‌انباری در قم بسازم. دائماً حرفش این بود، ولی از نظر مالی برایش امکان نداشت و خودش هم واقعا فکر نمی‌کرد که ساختن مدرسه و مسجد و آب‌انبار برایش میسر شود. البته ایشان یک شریکی هم داشت به نام آقای حاج حسن آقای معزی. اینها چندان قدرت مالی نداشتند، ولی این ارزوی حاج آقا بود.

خلاصه ایشان یک روز به مغازه رفتند و به حاج حسن آقا گفتند که شما یک مقداری از سرمایه مغازه را بدهید تا ما انشاءالله مدرسه درست کنیم. ایشان در حالی که واقعا در فشار بود، این پول را آورد و در قم زمینی خریدند و بلافاصله شروع به ساختمان مدرسه کردند. همان زمان مرحوم آیت‌الله آقای حاج احمد زنجانی آمد و به نام چهارده معصوم، چهارده کلنگ زد، یک طبقه‌اش که درست شد، آب‌انبار و پایه‌های مسجد را نیز ساخته بودند.

در همین زمان‌ها بود که آیت‌الله بروجردی گفته بودند که می‌خواهند مدرسه را ببینند و آمدند و قول کمک هم دادند، ولی فرصتی برای این کار پیش نیامد. مدرسه کم‌کم ساخته شد تا بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ که مدرسه طلبه‌هایی داشت که طبق روال حوزه‌های درس می‌خواندند، تا اینکه حدوداً یک سال بعد از ۱۵ خرداد، برادرم حاج شیخ حسین نزد آقای بهشتی رفتند و به حاج آقا هم گفتند که یک برنامه مخصوصی در مدرسه پیاده کنیم و با آقای بهشتی هم صحبت شد. حاج آقا ما، هم خودشان و هم شریکشان، هست و نیستشان را در راه مدرسه داده بودند. این دو سرشار از عشق و علاقه به اسلام و اهل بیت و روحانیت بودند و اخلاص مخصوصی هم داشتند و هیچ‌گونه ربایی در کارشان نبود. واقعا این دو مظهر اخلاق و یکرنگی بودند.

از زمانی که یادم می‌آید، فکر نمی‌کنم که ایشان نماز شبش ترک شده باشند. ایشان شاید یک ساعت مناجات می‌کرد و همه فکرش و ذکرش همین بود که خدایا این مدرسه چه طور بشود و یا مثلاً طلبه‌هایش چه طوری باشند. بعد می‌گفت که آرزو دارد افرادی بزرگ از مدرسه بیرون بیایند، فرضاً مثل شیخ مرتضی انصاری. ایشان روزی ۱۶، ۱۷ ساعت مثل یک کارگر در این مدرسه کار می‌کرد و واقعا عاشق این مدرسه بود. وقتی اسم این مدرسه می‌آمد، عالمی برای خود داشت.

بعد از اینکه برادرم با آقای بهشتی صحبت کرد، ایشان خیلی استقبال کرد و گفت که البته حضرت آیت‌الله گلپایگانی هم برای مدرسه‌ای پیشنهاد داده‌اند، ولی ما می‌خواهیم مستقل باشیم و به آقای اخوی گفت: «اگر شما جزو هیئت مدیره باشید، من هم حاضر.» البته آن موقع، اعضای هیئت مدیره، حضرت آیت‌الله مشکینی و حاج آقا مهدی حائری تهرانی بودند و یکی هم خود آقای اخوی و یکی هم آقای بهشتی بودند که این ۳-۴ نفر شروع به برنامه‌ریزی کردند، اما در واقع موسس مدرسه آقای بهشتی بود.

اولین مدیر این مدرسه آقای مجتهد شبستری بود که چند ماهی (۲-۳ ماه) مدیریت اینجا را به عهده داشت. ایشان که رفت، بنا شد کس دیگری بیاید و آقای شیخ‌زاده آمد. ایشان هم چند مدتی بودند و با اینکه درس‌ها خوب پیش می‌رفت، ولی اینجا از لحاظ مدیریت و نظم ایده‌آل نبود، البته یک مقداری کارها را تقسیم کرده بودند، چون می‌خواستند کار انجام شود. بعدش هم آقای جنتی تشریف آوردند.